

عليه

فوق سانتراليسم حاكم برسازمان!

ر-فراهانی

قیمت : معادل ۱ مارک آلمان غربی

علیه فوق سانترالیسم حاکم بر سازمان!

انتشار درونی نامه ها و مباحثات میان د.س و رفیق باباعلی به روشنی هرچه تمامتر بیماری مزمن تشکیلات ما را به معرض نمایش کلیه اعضا میگذارد. نمایشی که بسی تردید برخوردار فعال کلیه رفقا و اعلام نظر صریح همه کسانی را که در راه ساختن حزب لبنینی طبقه کارگرایران مبارزه می کنند و سازمان ما را یکی از گردانهای تشکیل دهنده آن میدانند طلب می کند. چگونه می توان نحوه رفتار د.س و متعاقب آن ک.م. به "انضباط شکنی"، "انشعاب طلبی"، "خودخواهی روشنفکری" و "رفیق باباعلی را دید و درباره حقوق د.س و ک.م در سازمان ماه درباره موازین و معیارهای حاکم بر مناسبات رهبری سازمان و یکایک اعضای آن به قضاوت و تدقیق واقعیات نیندیشید؟ رهبری سازمان خود بارها و به مناسبتهای مختلف پرچم اعلان ایمن واقعیت را که در سازمان مافوق سانترالیسم و به تبع آن، محفل گرائی و روحیه فرقه ای حاکم است، برافراشته است. حال سئوالی که مطرح میشود اینست که نتایج عملی این فوق سانترالیسم در مناسبات میان رهبری و اعضا کدامند و آیا نمونه رفتار با رفیق باباعلی چه به مثابه عضو، چه بعنوان عضو سازمان، به حق بارزترین جلوه عملکرد این فوق سانترالیسم را در برابری دیدگاه مافوق سازمان دهند؟ در پیرامون من هیچگونه رازآمیزی ای وجود ندارد. این سئوال می بایستی برای همه رفقا مطرح شود. یاما، اعضا و رهبری سازمان، کل سازمان، به این ارزیابی پیشین رفقای مرکزیت در ساراه واقعیت وجود و حاکمیت فوق سانترالیسم در سازمان ما اعتقاد داریم که در این صورت باید با صراحت هرچه تمامتر در جستجوی رابطه موجود میان "واقعیه رفیق باباعلی" و این فوق سانترالیسم مورد اعتراف خود برائیم یا اینکه ارزیابی مرکزیت را در زمره تعارفات خرده بورژوازیانه ای که به خود انتقاد می کنند تاراه انتقاد را از طریق "خلع سلاح کردن" طرف مقابل ببیند و بشمار بیاوریم. بررسی مباحثات کنفرانسهای تشکیلات و مطالبات ارائه شده در جریان تدارک آن و نیز مقالات و مباحثات مربوط به سبک کار کمونیستی در اسناد سازمان نشان میدهد که اکثریت شرکت کنندگان در مباحثات مربوط به این مسئله نقیصه حاکمیت فوق سانترالیسم در سازمان را یک عامل جدی مانع در جهت حرکت بسوی نزدیک شدن هرچه بیشتر به سبک کارلشویکی میدانند. همه را محلها، جزئی و موضعی یا کلی و سراسری، نیز هدف اعلام شده خود راهمین مقابله با فوق سانترالیسم و ریشه کن کردن آن قرار داده اند. بنابراین منطقی است که همه رفقا به مباحثه کنونی و عملکرد رهبری سازمان در آن نه به مثابه یک مورد مشخص و ایزوله بلکه به مثابه جزئی از یک کل نگاه کنند. تنها با چنین برخوردی است که می توان اسر مبارزه با فوق سانترالیسم و روحیه فرقه ای - محفلی ناشی از آن را یک گام دیگر به پیش برد. من به سهم خودم در این راه تلاش می کنم.

#### ۱- چند یاد آوری

اکثریت مرکزیت سازمان در برابر اعتراضات رفیق باباعلی مسئله وجود و تفسیر از "بیانیه وحدت" را مطرح کرده اند این را دلیلی برای رد ادعای او دادر بر عصب نشینی د.س از مفاد اعلام شده در "بیانیه وحدت" که نه تنها اساس تشکیلاتی - سیاسی ادغام گروه راه فدائی در سازمان را تشکیل میدهد بلکه اساس پلتفرم ارائه شده سازمان به کل جنبش کمونیستی برای حرکت در جهت تشکیل حزب کمونیست و غلبه بر

پوپولیسیم در همه جلوه‌های تشکیلاتی و سیاسی آن راتشکیل میدهد. "تفسیر" اکثریت دس و ک.م به آن است که در "بیانیه وحدت" بهیچ روی اصل بر عنایت مبارزه ایدئولوژیک و انتشار علنی مباحثات قرار داده نشده و از این روی اصرار رفیق باباغلی بر انتشاری قید و شرط مباحثات و لاجرم لغو هرگونه سانسور مقدماتی مقالات، کمدیهی است مسائل امنیتی را شامل نمیشود، تفسیری خلاف "روح حاکم" بر مباحثات وحدت می باشد. من بعنوان یکی از شرکت کنندگان در آن مباحثات که در تدوین قطعنامه هائیزمداخله کردم، با قاطعیت هرچه تمامتر این ادعای رفقا را مردود می دانم. در سراسر قطعنامه ها، در سراسر مباحثات، همه جاصحبت از الزام "اکثریت" سازمان در ترویج و انتشار نظرات "اقلت" می باشد. در قطعنامه ها و مباحثات مقدماتی هم جاصحل مبارزه ایدئولوژیک علنی بعنوان اصلی ترین ضامن برخورد نظرات و شادابی نظری تشکیلات می باشد. این امر بویژه بعنوان یکی از اصلی ترین نکاتی که تفاوت میان یک تشکیلات فرقه‌ای - مغفلی و یک تشکیلات لنینی در ساختار تشکیلاتی و عملکرد مکانیسم سانترالیسم دمکراتیک مورد تأکید قرار گرفته و از این زاویه بعدیدگاه فرقه‌ای که تنبهاهنگام انشعاب و به قصد رسیت دادن به یک انشعاب دست به "مبارزه علنی" می زند، انتقاد شده است. در طی مباحثات هرگز "تصبرای" از جانب رفقای نماینده مرک دائر بر "سانسور مقدماتی" عنوان نشد. این "تفسیر" نوین که باروچی سراپا فرقه‌ای و باهدف حفاظت از اختیارات ویژه و مافوق سانترالیستی رهبری مطرح شده است تنبها پس از ۵ سال که از انتشار بیانیه می گذرد، به شیوه‌ای "ضربتی" و صراحت یافته است.

بهین سباق در سلسله بحثهای "شورای نویسندگان" در این مورد، هیچگونه تغییر نظری از جانب طرفداران مبارزه ایدئولوژیک علنی رخ نداد. ایمن ادعا که "در جریان بحث رفیق باباغلی علیرغم پافشاری اولیه روی نظرمزبور، بتدریج متوجه شده که این نظر بهیچ وجه قابل دفاع نیست. اما به جای آنکه به نادرستی نظرش اعتراف کند، در جلسه پایانی بحثهای مزبور مدعی شده که از اول هم چنین نظری نداشته است، بلکه دیگران نظر او را عرضی فهمیده اند." (گزارش به اعضا ۳۰۰۰ ص)

تحریف بی کمرکاست واقعیت مباحثه درونی در شورای نویسندگان است. در این بحثها رفیق باباغلی و من از همان قطعنامه مربوطه در بیانیه وحدت دفاع می کردیم و آنچه مورد اعتراض ما واقع شده که آن راتحت عنوان "سو تفاهم" از نظر ما عنوان کردیم نه اصل مبارزه ایدئولوژیک علنی بلکه انتساب نظراتی بود که اساساً ربطی به نظر ما نداشت از آن جمله که گویا طبق این نظر ما معتقدیم که نه تنها پیش از اقدام بلکه در حین یک اقدام معین نیز می بایستی به بحث علنی موافق و مخالف باور داشت و آن را اجرا کرد! که ماضن رد این نکته آن راسو تفاهمی از جانب عنوان کننده آن (که یکی از اعضای دس بود) دانستیم و مجدداً بر اصل "آزادی انتقاد و وحدت در عمل" بعنوان جزو لاینفک مبارزه ایدئولوژیک علنی تأکید کردیم. در این مباحثات نیز مسئله "سانسور مقدماتی" مطرح نشد بلکه اساساً نظرات بیانیه مورد تأکید قرار گرفت و رفقای مرکزیت حاضر در مباحثات مجدداً اعتقاد خود را به اصل مبارزه ایدئولوژیک علنی طبق موازین مندرج در بیانیه اعلام داشتند. بهین دلیل نیز این سلسله مباحثات با جمع بندی مشترک خاتمه یافت و در نظر، یاد و تفسیر، از آن بیرون نیامد.

گذشته از این نکات، خوبست که رفقای مدعی وجود "نظرات ناسخ و منسوخ" از جانب ر. باباغلی توجهی به یکسان بودن اساس بحث های مطروحه در مباحثات فوق قطعنامه بیانیه وحدت و نیز راه فدائی شماره ۲ (سال ۵۸) بنمایند. در کلیه ایست

مقاطع و در سراسر آن اعتقاد به مبارزه ایدئولوژیک علنی بعنوان قانون حاکم بر زندگی نظری جنبش و تشکیلات کمونیستی با وضوح تمام بچشم میخورد. دست انداختن به این یا آن جمله یا اظهار نظر نادقیق شفاهی یا کتبی برای انکار این پیوستگی آشکار تنها و تنها یک اقدام مغرضانه که به قصد گل آلود کردن آب صورت میگیرد باشد و این درست همان کاری است که اکثریت رهبری سازمان به آن دست زده است.

## ۲- مبارزه ایدئولوژیک علنی یعنی انشعاب!؟

رهبری سازمان نه تنها "تفسیر جدیدی" از مباحثات وحدت ارائه داده است بلکه مکانیسم ویژه‌ای نیز برای آن ابداع کرده است. طبق این روش، پیش از هر مباحثه نظری، از ازاره دهنده نظر مخالف سؤال میشود که آیا او در صورتی که نظرش از جناب اکثریت سازمان رده شده و ولایتی که این نظر جزو مبادی برنامه‌ای و اساسنامه‌ای سازمان باشد، حاضر است در سازمان باقی بماند یا نه؟ در صورت پاسخ منفی، بحث منتفی است چرا که نظر مخالف قصد انشعاب دارد و اصرارش در دامن زدن به مباحثه ایدئولوژیک علنی تنها تبلیغ برای "پلانفرم انشعاب" می باشد و این فراکسیونیم است، انضباط شکنی است و... و خلاصه مستحق آتش جهنم است. رفقا می نویسند: "در مقابل پافشاری رفیق برای موضع انضباط شکنانه، از وی سؤال شد که آیا اگر نظر شما درباره آزادی بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک علنی در تصمیم‌گیری نهایی کل سازمان درباره اساسنامه جدید از طرف اکثریت اعضا سازمان رد شود حاضر خواهید شد به نظر اکثریت تن بدهید؟" عبارت دیگر نظر مقابل را در چهارچوب وحدت‌های حزبی می دانید یا نه؟ رفیق پاسخ داد که در صورت رد نظرش از طرف اکثریت اعضا سازمان حاضر نیست در سازمان باقی بماند. یاد ریافت این پاسخ دفتر سیاسی ناگزیر شد مسأله را برای بررسی و تصمیم‌گیری به نشست فوق العاده کمیته مرکزی ارجاع کند " (همان گزارش - ص ۱۰۰) راز آمیزی نه در پاسخ، بلکه در خود این سؤال نهفته است. موضوع بحث در این جا خط هادی حاکم بر اساسنامه آتی و مسأله حقوق اقلیت در یک سازمان کمونیستی است. آنچه زیر سؤال رفته همان چیزی است که در بیانیه وحدت بعنوان یکی از مبادی وحدت کمونیستی در یک چهارچوب تشکیلاتی مطرح شده، و آنگاه سؤال می کنند که اگر ۱۰۰۰۰؟ در این جارجوع به اراده اکثریت و لزوم تبعیت اقلیت از آن معنائی ندارد چرا که صحبت بر سر ساختار آتی تشکیلاتی است و بدیهی است که اگر کسی در یک مورد اساسنامه‌ای، آنهم با این فراگیری وسعت موضوع، اساسنامه‌ای که قرار است تنظیم شود و هنوز به قانون حاکم بر مناسبات تشکیلاتی تبدیل نشده است، با اکثریت سازمان در تضاد باشد، اگر در نظرش صادق باشد، بطور قطع از آن سازمان خارج خواهد شد. این سؤال هیچ معنائی جز شاناز، جوسازی و سوء استفاده از اصل تبعیت اقلیت از اکثریت ندارد. بویژه آنکه این "اکثریت" و "اقلیت" در جریان بحث ممکن است تغییر کند و اساساً منظور از مبارزه ایدئولوژیک علنی دخالت دادن کل اعضا، و نه فقط رهبری، و نیز بوده مخاطب مورد سازمان و کلیه کمونیست‌ها در مباحثات اساسی یک حزب کمونیست است. چه کسی می تواند نظراین اعضا را از پیش تعیین کند و در این صورت منظور از این سؤال چیست؟ هدف برجسب زدن و اعمال اختناق نظری است: "ک.م.م. معتقد است که اگر شما نظر مقابل - یعنی نظر اکثریت کمیسیون اساسنامه - را درباره مباحثات

غلنی، خارج از چارچوب حزبی بدانید، عملاً مباحثات کنونی نمی تواند جز مباحثات تدارکاتی برای يك انشعاب معنای دیگری داشته باشد. عدم تبعیت صریح شما از انضباط معمول توسط مرکزیت نشان میدهد که در واقعیت امر نیز شما می خواهید مباحثات کنونی را به مباحثات تدارکاتی برای يك انشعاب تبدیل کنید. (نامه مرفیق باباعلی دیماه ۶۷) این جان کلام است و اتفاقاً درست همین نکته است که در "بیانیه وحدت" بعنوان درک فرقه ای - محفلی از مبارزه آید ثولوزیک مورد انتقاد و مسخره واقع شده است. از دیديك لنینیست اساساً چنین استدلالی بکلی مردود است چرا که حق تبلیغ برای انشعاب نیز يك حق مسلم لنینیستی است. مرکزیت بهر و کرات ما را از انکار مبارزه آید ثولوزیک غلنی به انکار تبلیغ نظری و مهمتر از آن به انکار حق عضوی که در یک مورد برنامه های اساسنامه ای و یا حتی يك تاکتیک مهم بهره بری اختلاف دارد برای تبلیغ و ترویج نظری و در صورت لزوم تبلیغ انشعاب می رسند. همانها از نظر آنها انضباط شکنی و فراکسیون بازی و... می باشد. حال آنکه لنینیسم خلاف آن را می گوید. لنینیسم از آنجاکه نه از منافع این یا آن فرقه بلکه از منافع جنبش طبقه کارگر و لزوم سازماندهی آگاهانه توده پیشرو کارگری و آموزش گام به گام مستمر کل طبقه کارگر حرکت می کند، اصل رادهرمه موارد برعلیت می گذارد. نه تنها مباحثات بطور قاعده غلنی هستند بلکه می بایست همه "لباسهای کثیف" راهبر درام عام شست تا قضاوت عمومی فعالین کمونیست و توده کارگران در مورد آن ممکن شود. سانسور تنها پژواک صدای خودش را می شنود و آن را حقیقت می دارد. سانسور نظری، تحت هر عنوان، تنها خاک به چشم توده حزبی و طبقه مورد خطاب آن می باشد. بهین رو حتی در شرایط محتمل بودن انشعاب، نه تنها باید دست به مبارزه غلنی زد بلکه آن را گسترده تر از هر زمان دیگر سازمان داد چرا که مسئله خطیر وحدت حزبی و خطوط حاکم بر آن مورد سؤال قرار گرفته اند. لنین در حبحه مبارزات منشویکها و بلشویکها و در شرایطی که انشعاب قطعی بود، در "نامه به ایسکرا" چنین نوشت: "جواب من به سؤال "چه نباید کرد؟" (بطور عام چه نباید کرد و بطور خاص برای جلوگیری از يك انشعاب چه نباید کرد) اول از همه عبارتست از: ظهور و رشد علل بالقوه يك انشعاب را از حزب پنهان نکنید، هیچکدام از شرایط و وقایعی را که در تشکیل چنین عللی دخالت دارند مخفی نسازید، و بالاتر از همه اینها، این علل را نه تنها از حزب بلکه تاجائی که مقدور است از مردم خارج از حزب نیز پنهان نسازید. من می گویم "تاجائی که مقدور است" زیرا می دانم که در يك سازمان مخفی مسائلی وجود دارد که لزوماً باید مخفی نگه داشته شوند. اما در انشعابات ما این چیزها نقش مهمی را بازی نمی کنند - بطور گسترده تبلیغ کنید. این مطمئن ترین و قابل اعتمادترین وسیله برای جلوگیری از انشعابات است که می توان از آنها جلوگیری کرد و زبانهای ناشی از انشعابات را که دیگر قابل جلوگیری نیستند به حداقل کاهش داد." (به نقل از ۲۰ ک شماره ۴۳ ص ۱۰) آیلنن از این روشن ترو جدی ترمی توانست لزوم مبارزه آید ثولوزیک غلنی (شهای مسائل امنیتی و فقط امنیتی) را بخصوص در شرایطی که خطر انشعاب وجود دارد تذکر دهد؟ آیا میشود بر این هم يك "تفسیر جدید" نازل کرد؟ رفقا! ما این سخنان را در نشریه خود، خطاب به جناح اپوزیسیون اکثریت نقل کردیم و بدین وسیله اعتقاد خود را،

بی هیچ تفسیریاتبصره‌ای، به آنچه لنین بیان داشته اعلام داشتیم، حال پرسیدنی است که چرا این رهنمود لنین برای آنها خوب است و برای ما نه؟ آیا این بدرستی تفاوت میان گفتار و کردار سازمان ما را نشان نمی دهد؟ آری مرگ خوبست برای همسایه ۱۰۰۰ آنجا که به "دیگران" مربوط میشود ما طرفدار علنیت بی قید و شرط هستیم. می گویم بی قید و شرط برای آنکه در نقل قول فوق فقط و فقط مسائل امنیتی که بسیار ناچیز هم هستند، از دایره مسائلی که باید در حضور همه مطرح شوند حذف شده‌اند. لنین بهیچ وجه از سانسورمقدامتی صحبت نمی کند و نکرد. این رفقای ما هستند که به تبعیت از استالین و شعار معروف او "اقلیت باید دست از نظرات خود بردارد و یا حذف شود" این تفاسیر "لنینیسم" را عنوان کرده‌اند. از نظر رفقا هر کس اختلاف جدی دارد و احتمال انشعاب می رود باید با او بحث نکرد، او را منفرد کرد و با طرح سؤال معروف "می مانی یا نه" نسبت به او "تصمیم فوق العاده" گرفت. حال آنکه لنین نه تنها در مقطع مبارزات بلشویکها و منشویکها، بلکه پس از تصرف قدرت و آغاز ساختمان سوسیالیسم، حتی در خطیرترین لحظاتی که ادامه حیات انقلاب به موئی بسته بود، از اصل فوق الذکر عدول نکرد. در شرایطی که آلمانی‌ها برای خفه کردن انقلاب پیش می آمدند و در مورد مسئله صلح اختلافات جدی وجود داشت، "کمونیستهای چپ" با اعلام مخالفت با تصمیم اکثریت مرکزی، تصمیم خود را برای انشعاب نیز اعلام داشتند، آنها نشریه خود را ایجاد کردند، کمیته حزبی مسکورا "خود مختار" اعلام کرده و قس علیهذا. امالنین در برخورد به آنان چه کرد؟ آیا او یک جلسه فوق العاده کمیته مرکزی را فراخواند تا نسبت به "اخراج انشعاب - طلبان" تعیین تکلیف شود؟ آیا او شیوه اداری و فرمانروایانه را در پیش گرفت؟ خیر، او چنین نوشت: "کاملاً طبیعی است که رفقای که در مورد مسئله صلح جداگانه با کمیته مرکزی اختلاف صریح دارند، وی را قاطعانه مورد نکوهش قرار دهند و اعتقاد خود را در مورد اجتناب ناپذیری انشعاب اظهار نمایند. این قانونی ترین حق اعضای حزب می باشد و کاملاً درک میشود." (ج ۲۷، ص ۶۳) می بینید که لنین در سال ۱۹۱۸-۱۹ چه کفری می گوید؟ او همان منطق سالهای ۶-۱۹۰۲ را دنبال می کند. او ابراز اعتقاد به اجتناب ناپذیری انشعاب را حق قانونی اعضای دانست. اما فوق سانترالیستهای مابین امر را سازمان شکنی، انضباط شکنی، انشعاب طلبی و... می دانند و آن راتنها و تنها مستحق مجازات اخراج می شمارند. این منطق فرقه‌هاست که ریشه در درک استالینی از تاریخ بلشویسم دارد و الا نظرات لنین به حد کافی روشن هستند و مهم تر از آن در مقاطع مختلف توسط خود او در تطبیق با شرایط مختلف پیاده شده‌اند. برآستی یک لحظه رهبری خود را به جای رهبری بلشویکها در آن هنگام بگذاریم آیا از بوخارین و یاران او چیزی باقی می ماند؟ آیا آنها را به جرم "سازمان شکنی در شرایط جنگی" روانه ترکستان نمی کردند؟ به گمان من موضوع بیش از آن روشن است که به "تفسیر" از ما بهتران نیازی باشد. سانترالیسم دمکراتیک برجین اصولی که از جانب لنین طرح شده‌اند استوار است و تعقیب استالینی و روشهای بعد از سال ۱۹۲۴. حتی در کنگره دهم، که به لحاظ استثنائی و با ذکر آن، ناگزیر از اتخاذ تصمیمات موقتی فوق العاده، و باز با تأکید و ذکر موقتی و فوق العاده بودن این تصمیمات، گشتند. وجود گرایش نظری و حقوق اقلیت در بیان نظراتش با قدرت و صراحت مورد تأکید قرار گرفتند. درست بهمین دلیل است که فوق سانترالیستها ناگزیرند به مقاطع بعد، و به جعلیات استالینی برای

ارائه تفاسیر خود متوسل شوند و یاد ربهترین حالت، "جملائی" را از این سوو آنسو دستاویز قرار دهند، آنها قادر نیستند حتی دریک مورد مشخص روش برخوردی خلاف این قاعده را از جانب لنین نشان دهند. لنین تا او پیشین لحظات به اصول حزبی دمکراتیک خود وفادار ماند و این چنان خط سرخ بهم پیوسته‌ای از سال ۱۹۰۱ تا سال ۱۹۲۳ در سراسر زندگی حزبی لنین بچشم می‌خورد و ما معتقدیم لنینیم را باید از نظرات و روش او در پیاده کردن این نظرات (که جای هیچ تفسیری را باقی نمی‌گذارد) آموخت و نه از برداشته‌های رایج استالینستی در احزاب رسمی.

اما فوق سانترا لیسیمه این محدود نمیشود. در مورد اخراج اعضا، کمیته مرکزی نیز سوواس لنین فوق العاده بوده است. دریک حزب رهبری انتخابی است. منتخب کنگره، به یک معناداری مصونیت است و تنها کنگره می‌تواند او را عزل کند. تنها او تنها در شرایط فوق العاده و استثنائی خطیر است که بشوویکیا خلاف این رفتار کردند و این امر را هم بدون پرده پوشی و با صراحت اعلام داشتند. در همان کنگره دهم وقتی هرنوع تجلی فراکسیونستی محکوم شد، به کمیته مرکزی اجازه داده شد که هر عضو از ک.م. را که درصد نقض تصمیمات فوق العاده مذکور بر آید اخراج کند اما حتی این اختیار هم مشروط و زیر کنترل به ک.م. داده شد. لنین در توضیح این "اقدام فوق العاده" می‌نویسد: "هرگز در هیچ حزب ما تحمل نکرده است که ک.م. چنین حقی در مورد اعضایش داشته باشد. هنگامی که به موقعیت خطرناک آگاهی داشته باشیم، می‌بینیم که این یک تدبیر فوق العاده و استثنائاً پذیرفته شده است. جلسه استثنائی ک.م. با قائم مقامان و کمیسیون کنترل با حق رای برابر فراخوانده میشود. در اساسنامه ماهرگز چنین نهادی جای نگرفته است. ماهرگز به جمع گسترده‌ای ۴۷ رأی متوسل نشده‌ایم" (ج ۳۲، ص ۲۷۰) نه تنها پلنوم گسترده بلکه شرکت قائم مقامان و کمیسیون کنترل با حق رای برابر برای تصمیم‌گیری، آنهم بطور فوق العاده و استثنائی، در مورد سرنوشت یک عضو ک.م. لازم شمرده میشود و این هم به روشنی یک اقدام فوق-اساسنامه‌ای نام می‌گیرد. اما برای فوق سانترا لیسیم یک تجمع ساده اعضا ک.م. بدون تشکیل هیچ کمیسیون کنترلی، کافیت تار فیک باباعلی و سایرین مورد اخراج، توبیخ و تصفیه بعدی قرار گیرند. در قاموس فوق سانترا لیسیم د.س. هیچ چیز است و دیگران هیچ، حتی برای حفظ ظاهر هم که شده فراخوانی برای کمیسیون کنترل داده نشد. در اینجا فوق سانترا لیسیم به خشن‌ترین و بی‌پرده‌ترین شکلش خود را می‌نمایاند و درست بهمین دلیل نمونه خوبی برای افشای این منسش ضد لنینی بدست ما میدهد. در این منسش اختیارات دفتر سیاسی و مجریان او همواره خارق العاده و بدون کنترل اعمال میشود. در اینجا د.س. به کسی حساب پس نمی‌دهد، اما دیگران، همه و بدون استثناء، به او حساب پس می‌دهند. در این شیوه سانترا لیسیم کانال یک طرفه‌ای است که از د.س. بسوی بدنه "جاریست" وارد همه چیز دخالت می‌کند، در ریزترین تصمیمات واحد ها نظری دهد، عزل می‌کند، نصب می‌کند و در این بین اگر کسی نظری ارائه دهد، اگر به "مصالح جنبیش و سازمان" (یعنی من و اقتدار من) کاری نداشته باشد، "مجاز است که آن را بیان دارد و اگر نه مشمول "سانسور مقدماتی" و از آن مهتر "سؤال مقدماتی" (بامائی یا برمائی؟) می‌گردد. برای فوق سانترا لیسیم، شرایط همیشه جنگی است، همواره در جاری کردن دمکراسی اشکالات تکنیکی، مالی و جغرافیائی وجود دارد و همیشه، حتی در شرایط تبعید و خارج از کشور، اصل بر تصمیمات

خارق العاده و اوضاع بحرانی " قرارداد تاهواره از قدرت مافوق دفترسیاسی در برابر سایه نهادهای سازمانی، ولومنسوب، پاسداری شود. کمیسیون کنترول و بازرسی، کنگره، انتخابی بودن رهبری و ۰۰۰ همه برای اعلی السویه است، او تنها هنگامی تن به "فراخوان کنگره" می دهد که بحران سرپای سازمان رافرا گرفتند باشد و موج اعتراض امان اورا بریده باشد یعنی اینکه اود دیگر قادر به دفاع از اختیارات فوق العاده خود یا "شیوه های معمولی سانترالیستی" نباشد. آیامیان فراخوان اخیر رهبری سازمان که بطور ناگهانی پس از ده سال حیات سازمان و هسال حیات بحال تبعید اکثریت کادرها و اعضا، ناگهان به "لزوم فراخوانی کنگره" متقاعد میشود و "فراخوان به کنگره" باند نگهدار فرقی ماهوری وجود دارد؟ هر دو آنها هدف کانالیزه کردن اعتراضات بالفعل به جهت صبر و انتظار رادنبال می کنند تا با این سیاست بادامن زدن به توهم و ایجاد "جود مکرانیک" پشت معترضان پیگیر را خالی کنند. اما دوره این تاکتیک ها گذشته است. سطح آگاهی به حدی رسیده است که این شیوه ها حداکثر نقش کندکننده را بازی می کنند ولی قادر نیستند در برابر مبارزه برای برپائی حزب لنینی و بدور افکندن سنتهای فرقه ای و بدآموزیه های استالینیستی سد غیر قابل عبوری ایفا کنند. شیوه برخورد رهبری سازمان نشان میدهد که اود در این زمینه خود را با عقب مانده ترین روحیات فرقه ای که خود را در "اعتماد به رهبری" بدون حسابرسی و کنترل بیان میدارند، همخوان می کند و درست برای بسیج همین روحیه است که بلافاصله پرچم "سازمان شکی و انشعاب طلبی" را در دست و "حرکت بسوی کنگره زیر رهبری د.س" از جانب دیگر برافراشته است. تنها اعتراض فعال و اصرار در لزوم رعایت عملی آنچه در بیانیه وحدت آمده است می تواند در برابر این "بسیج نا آگاهی" و جنگ صلیبی رهبری علیه مبارزه بد ثولوزیک علنی ایستادگی کرد. بویژه در جایی که موضوع خود اسانامه یعنی بقول لنین "بیان بدون بی اعتمادی رفیقانه" مورد سؤال می باشد دست یازیدن به سوی "اعتماد رفیقانه" و "اعتماد به رهبری" و خلاصه اعتماد به سابق و آشنائی های دیرینه، بدترین جلوه فرقه گرایی و عقب ماندگی ذهنی در نزد فعالین حزبی را نشان میدهد. شعار "بسوی کنگره" و نزول ناگهانی آن تنها هدف بازی دادن این روحیهات را پیش روی خود قرار داده است و در آن ذره ای از دمکراتیسم و روح مبارزه با فوق-سانترالیسم وجود ندارد.

اما حقوق ویژه دفترسیاسی و بازتابهای فوق سانترالیسم به آنچه در سال آمده محدود نمی شود. اگر در برابر هر سخن اعتراضی بلافاصله "سؤال مقدماتی" گذاشتی مطرح میشود و در صورت عدم خوانائی با "اکثریت" مورد تبیین قرار می گیرد، دفترسیاسی حق دارد که در هر مورد برنامه ای یا برنامه ای بدون هیچ "غذاب وجدان" و همتر از همه بدون هیچ مبارزه نظری، به یکباره اصول و مفاد تاکنونی و اعلام شده حاکم بر خط مشی سازمان را تغییر دهد و سپس آن را به "شیوه خرنده" و تدریجی به اصطلاح "جایب اندازد". بهترین نمونه آن عنوان شدن مسئله جمهوری، بدون پسوند و پیشوند، بعنوان هدف مرحله اول انقلاب ایران و یکسان دانستن جمهوری دمکراتیک خلق پایک رژیم سوسیالیستی از جانب یکی از اعضای د.س در جلسه شورای نویسندگان است. طرح غیر منتظره این مسئله که به یکباره تمامی مباحثات مربوط به برنامه انتقالی و منسوخ شدن تقسیم برنامه به دو بخش حداقل و حداکثر و خلاصه هر آنچه تاکنون در نشریات و نیز طرح برنامه سازمان در این مورد نوشته



شده رابدوروی افکند، از جانب رفیق پایا علی مورد سؤال واقع شد بدین صورت که تاکنون نظرسری سازمان چیز دیگری بوده است و آیا اظهار نظر فوق را چگونه می باید تفسیر کرد؟ در پاسخ گفته شد که مسئله درد من مورد بحث هست و نظرسری بسزودی تدقیق و طرح خواهد شد. بدنیال آن من و یکی از رفقای شورای نویسندگان نیز خواهان روشن شدن قضیه شدیم که کل ماجرا در "توفان" کنونی کم شد. اما آنچه برآستی تکان دهنده است این واقعیت انکارناپذیر دال بر "حق ویژه" دفتر سیاسی در تغییر اساسی ترین مسئله مربوط به برنامه سازمان یعنی قدرت سیاسی و آلترناتیو کمونیستی برای آن می باشد. بدون آنکه کسی در جریان امر قرار بگیرد، بدون آنکه زمینه یک بحث گسترده فراهم شود و از هم بدتر درست در شرایطی که در "طرح برنامه" تنگه دیگری طرح شده و از همه، و نه فقط اعضا سازمان، دعوت به بحث در این باره شده است، یکی از رفقای د. س. بحث دیگری را که ۱۸۰ درجه متفاوت با نظر اعلام شده و مورد بحث سازمان است، عنوان می کند و در پاسخ سؤال نیز گفته میشود که "نظرسری بسزودی روشن میشود". پس آنچه تاکنون گفته شده و هم اکنون نیز مورد مدافعه ماست در واقع "کشک" بوده و اراده یکی از رفقای د. س. کافیس تایلک نظریه صد درصد منشویکی و راست روانه که بازگشت به تاکتیک و استراتژی سالهای ۱۹۰۵ منطبق با شرایط روسیه را که آستن یک انقلاب بورژوازی بود، واجد "شرایط لازم" برای تبدیل شدن به "نظریه رسمی" سازمان بنمایاند. اگر این اختیارات سوپرفوق العاده نیست پس چه هست؟ آیا از رفیق هم "سؤال مقدماتی" مربوطه، آنها هم درباره نکته ای که بکلی در تضاد با خط مشی اعلام شده سازمان است، پرسیده شد؟ واضحست که نه. آری فوق سانترا لیسیم برای خود "حق ویژه"، آنها خیلی خیلی ویژه، قائل است و پیشیزی برای بحث دمکراتیک و سراسری ارزش قائل نیست. تمام شعارها د اثر بر "الگو برداری" از بلشویسم و آموزش "نعل به نعل" از سبک کار کمونیستی تاجائی خوبست که برای تزئین "و تریبون سازمان" بکار رود و یا از آن بمثابه سلاح تبلیغاتی بر علیه فرقه های دیگر استفاده شود. آنجا که به خود ما مربوط میشود، سبک کار او لتراترفره ای - محفل با استفاده از خشن ترین شیوه های آستالینی حاکم است و این امر بوضوح خود را در تصفیه های اخیر نشان می دهد. کافی بود رفیق غلام دهان به اعتراض باز کند تا اخراج شود. اکثریت رفقای واحد پاریس، رفقای هانوفر، رفقای هامبورگ، قریب به نیمی از رفقای فرانکفورت و ۰۰۰ همه و همه بدون هیچ تخفیفی "مشمول همان مجازات میشوند. اما ضد دفتر سیاسی سرپای استراتژی و تاکتیک مارانض می کند، بکلی دستاورد های تئوریک ما را بکناری می اندازد و مورد هیچ مؤاخذهای هم مرانمی گیرد که هیچ، "روند تدقیق نظری" شروع میشود احقیقتاً که اعضای د. س. همانند رهبری مجاهدین به هیچ کس جز خدا حساب پس نمیدهند. ساخت تشکیلاتی مادر این ماجرا خود را به بهترین وجهی به نمایش گذاشت و آن همانا فوق سانترا لیسیم عریان و خشن می باشد.

۳- "آزادی بی قید و شرط بیان، عقیده و تشکل در جامعه" و "سانسور مقدماتی" در حزب.

سازمان مایکی از اولین گروه های کمونیستی بود که ضمن درس آموزشی از انقلاب بهمین به لزوم تمرکز روی آزادی های دمکراتیک و رابطه دمکراسی و سوسیالیسم متقاعد شد. بازگشت به سنت بلشویکی و توجه به دستاورد های

تئوريك بلشويسم در اين زمينه منجر به اتخاذ فرمول بلشويكي دفاع بي قيد و شرط  
 از آزادي بيان، عقیده و تشکل در جامعه، که باصراحت در برنامه سوسيال دمکراسي  
 ذکر شده است، گردید. بدنيال آن سازمان از دوسو موردتهاجم قرار گرفت.  
 پوپوليستهای چپ که فاقد هرگونه درک لنيينيستی از مساله دمکراسي هستند، اين  
 شعار را "بورژوازي" و غيرقابل طرح از جانب کمونيستها از يابي کردند. آنهاحتسي  
 بخود زحمت تعمق در بارمعلت طرح آن در کليه برنامههای بلشويکها راندا نند و  
 شعار "دمکراسي برای خلق" و نه "صخلق" را عنوان کردند و صديته مرزخلسق  
 راهم خودايشان تعيين می کنند که گامثلا، از "چهارهمن" عبوري کند، گاه از مجاهدین  
 و امثالهم. در اینجا "خودمختاری" پوپوليستی در تشخيص "مصلحت دمکراسي" به اوج  
 خود می رسد غافل از آنکه به قول لنین هرگونه قيد و شرطي که در يك جامعه طبقاتی  
 بر آزاديها و حقوق دمکراتيك گذارده شود اول و بيش از همه به ضرر آگاهی و تشکل  
 طبقه کارگرمی باشد. از جانب ديگر ليبرالها درست بهمين دليل اخير (محدوديت  
 آزادي = محدود شدن توانائی طبقه کارگرو متحدانش) شعار بلشويکها را "آناشيستی"  
 و هرج و مرج طلبی می خوانند. مگر ميشود به همه آزادي بي قيد و شرط داد،  
 پس تکليف "اداره کارها" چه ميشود، چه بلائی بر سر انضباط کارو زندگي خواهد  
 آمد، سیستم و نظم امور چه ميشود و امثالهم، به اصطلاح "دلایلی" هستند که برای  
 نهادن انواع و اقسام قيد و بندها برفوران ابتکار توده های، در خود سازمان يابی  
 و افزايش آگاهی و تشکل توده کارگران که بقصد دفاع از "نظم موجود" طبقاتی،  
 عنوان ميشوند. سازمان مابدرستی با اين "استدلالات" مبارز می رحمانه ای رابه پيش  
 برد و پرچم "آزادي بي قيد و شرط بيان و عقیده و تشکل" در جامعه را بدوش  
 کشید. ما از شعار سوسياليسم در توليد مادی و "هرج و مرج" در توليد معنوی بيشه نتیجه  
 لایفك اين شعار دفاع کردیم و در اين راه از حقايق نظري مارکس، انگلس، لنین  
 و حتی کائوتسکی (در اين زمينه) با استواری پاسداری کردیم. اما حال چگونه است که  
 اکثريت رهبری سازمان از آزادي بي قيد و شرط بيان در جامعه دفاع می کنند و لسی  
 اين حق را برای حزب قائل نيستند؟ چگونه می توان در حيطه های به گسترده گي  
 جامعه شرط لازم برای تکامل آگاهی را آزادي بي قيد و شرط بيان دانست اما  
 در يك حزب اين امر اشمول سانسور مقدماتی کرد؟ اگر آزادي بي قيد و شرط برای  
 تکامل و تعميق آگاهی توده کارگران در سطح جامعه يك شرط غير قابل چشم پوشی  
 در مبارزه برای سوسياليسم هست چراهمين توده های کارگرقح ندارند در جريان  
 مباحثاتی که تمام بنام آنها و سوسياليسم در يك سازمان کمونيستی صورت می گيرد  
 قرار داشته باشند؟ برای يك فرقه اين سوال پاسخ روشنی دارد. فرقه خود را  
 به جای توده های گذارد و بنيابت آنها اقدام می کند، از نظرا و آگاهی و تشکل  
 توده ها علی السويه هستند، اصل، رعایت حقوق از مابسترانی است که در يك فرقه  
 توسطه گرجای گرفته اند. او هر وقت "صلاح بداند" به نام و بنيابت توده ها حکم  
 می کند و حتی تاريخ می نويسد. اما برای يك حزب کمونيست مبارزه معنائی  
 جز سيج توده ها، تشکل کردن بهترين آنها، بالا بردن شعور و آگاهی کارگران  
 در جريان مبارزه خود آنها ندارد. بهمين دليل آنها حق دارند و بايد در جريان  
 همه چیز قرار بگيرند تا قدرت قضاوت مستقل رابيابند، آنها بايد شکست ها و  
 پیروزی ها را محک بزنند و تنها آنها هستند که قادرند در جريان زندگي و مبارزه  
 خود محنت و سقم تئوري ها را با گوشت و پوست خود بيازمايند. اين تصادف تاريخ نيست

که همواره اشکال سازماندهی توده‌ها از ابتکار خود توده‌ها برخاسته است. — برای اینکه این قدرت ابتکار صیقل یابد، برای اینکه توده‌های کارگر حقیقتاً یک حزب را از آن خود بدانند باید که در جریان زندگی آن حزب قرار بگیرند. این قانون رابطه یک حزب طبقه کارگر و توده کارگران است و درست از همین جاست ریشه اصلی علنیّت مبارزه نظری در یک حزب کمونیست. این ناشی از دمکرات منشی مارکس و لنین نیست این قانون زندگی مبارزه سوسیالیستی است و از همین جاست پیوند درونی آزادی بی قید و شرط در سطح جامعه و حزب. تا آنجا که به حیثه نظر مربوط می‌باشد این دو هیچ تفاوتی وجود ندارد چرا که پژوه کارگران مبارزه نظری و برخورد اندیشه‌ها باید در صفوف کارگران ظنین افکند. در غیر این صورت رابطه حزب و توده کارگران صوری خواهد بود و لاجرم در یکی از تندپیچ‌های تاریخ میان آن دو گسست ایجاد خواهد شد. رمز موفقیت حزب بلشویک در تربیت رهبران و کادرهای طراز اول حزب کارگری که از اعتماد پیشروترین کارگران برخوردار بودند در رعایت همین اصل بود. درست از زمانی که تحت رهبری استالین این شیوه برخورد، ابتدا آرام آرام و سپس بضرر محاکمات و اعدام‌ها به کنسار نهاده شده زندگی درونی حزب و رابطه آن با توده‌ها نیز تدریجاً مسخ شد. تازه این هم به آسانی "بدست" نیامد. سنت‌های پر قدرت لنینی آنچنان در حزب بلشویک ریشه دوانده بودند که نزدیک به ۱۵ سال سرکوب و اعدام صدها هزار کادرو عضو فعال برای استقرار استالینینسم "ضروری" افتاد. محاکمات بزرگ مسکو و اعدام گاه بیش از هزار کادر کمونیست در یک روز، نتیجه مستقیم ولاینفک شعسار "اپوزیسیون باید دست از نظر خود بردارد یا حذف بشود" بود.

رفقای که از اصل کنترل مباحثات علنی و دادن حق ویژه به رهبری برای سانسور مقدّماتی (که بدیهی است بهیچ وجه شامل اسرار امنیتی نمی‌شود) چه افشای یک راز امنیتی مباحثه نظری نام ندارد) دفاعی کنند و حتی در سطح سازمان خود که جز بسیار کوچکی از کل بزرگ یعنی جامعه هستند، هرگز نمی‌توانند پیگیرانسه مدافع آزادی بی قید و شرط بیان و عقیده در سطح جامعه باشند و ناگزیر به سبک پوپولیست‌ها مجبور به خلقی و غیر خلقی کردن حقوق و آزادی‌ها خواهند شد و این نکته مشترک دیکتاتوری و فلسفه پوپولیستی است: آزادی آری، توطئه خیر. — مرز این دو معیارهای تشخیص رانیز در سطح جامعه دولت مستبد و در سطح حزب بوروکراسی مختنق تعیین می‌کنند. مادر یکی از نوشتجات خود خطاب به مجاهدین گفتیم "بگو چگونه به حکومت می‌رسی تا بگویم چگونه حکومت خواهی کرد" (تئوریک شماره ۲) حال من از رفقا می‌پرسم بگوئید تا در حزب خود دمکراسی را چگونه جاری می‌کنید تا بگویم در سطح جامعه چگونه از آزادی بی قید و شرط حراست خواهید کرد. نه رفقا یک بام و دو هوا نمیشود. کردار را باید با گفتار یکسان کنیم.

#### ۴- لزوم برگزاری کنفرانس تشکیلاتی

در شرایطی که اکثریت رهبری سازمان تعهدات کتبی خود را نقض می‌کنند و در شرایطی که هر شکلی از اعتراضات تهدید و تصفیه پاسخ گفته می‌شود و در شرایطی که دفتر سیاسی گرایش به راست خطرناکی را با شعار "جمهوری" سازمان می‌دهد، جستجوی راهی که امکان ایجاد و تداوم جواختقاق، شایعه و سرکوب را از رهبری سازمان سلب کند، وظیفه همه کسانی است که نسبت به آنچه تاکنون خط مشی اعلام شده و موازین اساسنامه‌ای ماراتشکیل میداده، وفادار مانده‌اند. دخالت دادن کلیه اعضای سازمان

در اتخاذ تصمیم و تعیین تکلیف نسبت به آنچه می بایستی صورت بگیرد تا ساخت محفلی - فرقه‌ای تشکیلات و اختیارات خارق العاده دفتر سیاسی مابوسی - يك ساختار حزبی لنینی سمگیری کند، يك ضرورت فوری است، مناسب ترین شکلی که در مقطع فعلی امکان این دخالت فعال و سراسری را فراهم می کند يك کنفرانس تشکیلاتی با شرکت نمایندگان کلیه واحدها و کادرهای سازمان است. تنها يك چنین نهاد سراسری است که حق دارد در غیاب کنگره اختیارات فوق العاده رهبری را و تسو کرده و برای اولین بار در تاریخ سازمان راه کارگر به کادرها و بدنه سازمان اجازه تصمیم گیری و پیش برد کارها را بدهد. این کنفرانس می بایست هیئت مرکزی موقتی را انتخاب کند تا تدارک کنگره سازمان و امور جاری را سازمان دهد. انتخاب این هیئت يك ضرورت مطلق است. فراموش نکنیم که چگونه نتایج اولین کنفرانس دمکراتیک خارج از کشور با "مقدمه" نویسی دفتر سیاسی و متعاقب آن اقدامات خودمختارانه مرکزیت - عملاً به صفر تبدیل شد و از جمله قطعنامه مصوبه آن درباره مبارزه با دژولوزیک علنی یکلی پی اثر ماند. ساخت فوق سانترالیستی تشکیلات با امکان رشد و مؤثر واقع شدن ابتکارات و تصمیمات بدنه سازمان در تضاد است و درست بهمین دلیل دادن اختیارات رهبری به نمایندگان منتخب این کنفرانس يك شرط حیاتی است. کنفرانس می تواند نسبت به سبک کار، و حقوق اقلیت و نحوه پیشبرد کارها تصمیمات لازم اجرائی را اتخاذ کند، بگذارد برای يك بار هم که شده بدنه سازمان خود سرنوشت خود را بدست بگیرد. تجربه تاکنونی بوضوح نشان داد که رهبری سازمان کفایت لازم را برای تغییر ساخت تشکیلات نداشته و گذشته از آن با سرکوب و اختناق با هر نوع اعتراضی مقابله می کند. راه مبارزه با فوق سانترالیسم امروزه از کنفرانس تشکیلاتی و انتخاب هیئت مرکزی موقت می گذرد. تنها در چنین صورتی است که می توان از دستاوردهای سیاسی و نظری سازمان دفاع کرد و راه را بر گرایشات راست روانه مرکزیت مسدود کرد. من به سهم خود با تمام قوا در این راه مبارزه خواهم کرد.

ر - فراهانی، ۲۴ بهمن ماه ۶۷

۲۴ بهمن ماه ۶۷